



ژوهرشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

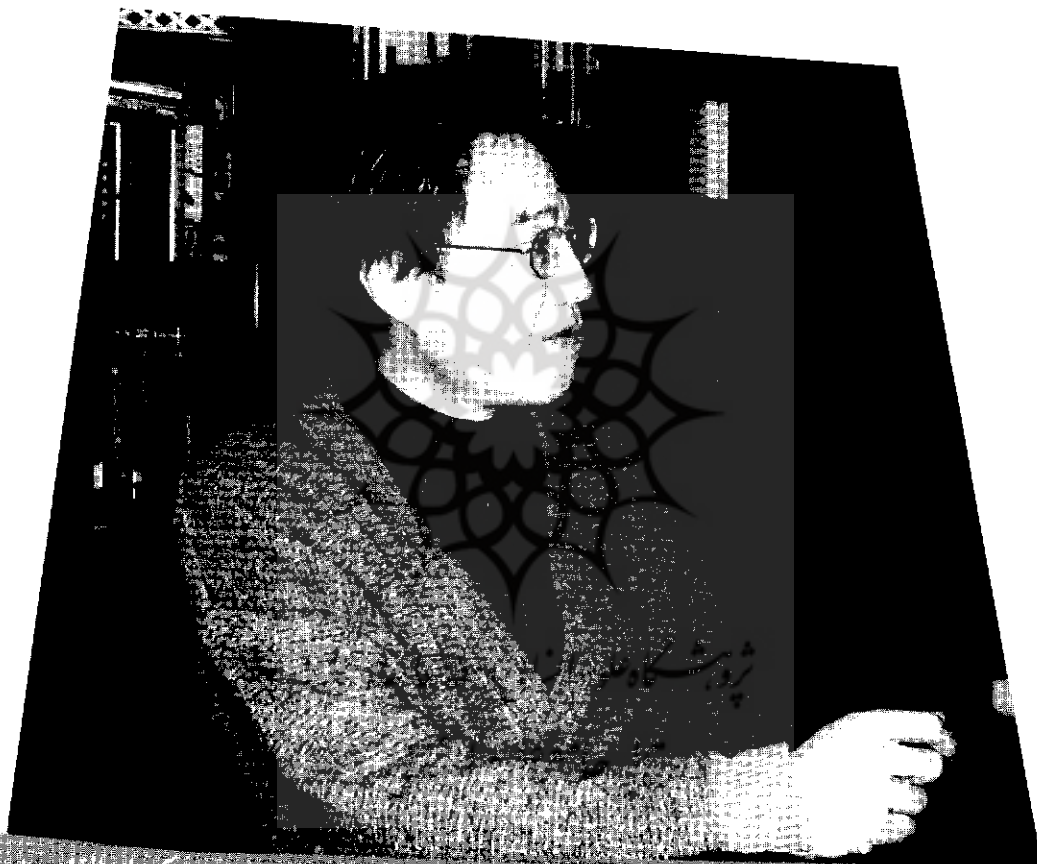
ین لی، شاعر و نگارگر معاصر چین

درآمدی بر شعر معاصر چین:

شعر معاصر چین از ۱۹۱۱ آغاز می‌گردد. چه در این سال، آخرین سلسله امپراتوری از سلسله‌های هفده‌گانه و چندهزار ساله این قلمرو، یعنی سلسله چینگ^۱ منقرض شد و جمهوری چین در ۱۹۱۲ تأسیس گردید. انقلاب ملی ۱۹۱۱ به رهبری سون یاتسن^۲ در پی تحولات و جنگ‌هایی رخ داد که سیمای چین معاصر را تغییر داد. از جمله جنگ نخست چین و ژاپن در ۱۸۹۴-۱۸۹۵، قیام **باکسرها**^۳ یا مشت‌زن‌ها که قیامی روستایی بود برای اخراج همه بیگانگان از کشور. **باکسرها** نخست اعضای یک فرقه سرّی بودند که با مبلغان دینی مسیحی به ستیز

برخاسته بودند. این جنبش تحت حمایت دولت چینگ قرار گرفت. پس از قتل‌های بی‌شمار بیگانگان، نیرویی بین‌المللی پکن را اشغال کرد. در ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵ جنگ روس با ژاپن بر سر تصرف کره و منچوری در گرفت. ژاپنی‌ها پیروز شدند و از نفوذ روس در شرق جلوگیری کردند. انقلاب ۱۹۱۱ چهره اجتماعی فرهنگی چین را دگرگون کرد و نسل جدیدی از شاعران و نویسندگان پدید آورد.

جنبش فرهنگی نوین در چین در ۱۹۱۵ به رهبری استادان و دانشجویان آغاز شد. آنان برای آزادی و مردمسالاری و برابری و عدالت اجتماعی به پا خاستند و سنت کهن کنفوسیوسی و سنت‌گرایی ریشه‌دار



تغییراتی بنیادی در جامعه و فرهنگ چین پدید آورد. او در ۱۹۴۹ جمهوری خلق چین را بنیان گذارد و تا ۱۹۵۹ رئیس دولت کمونیستی بود.

در این دوران پنجاه ساله، شاعران و نویسندگان بزرگی پدید آمدند که در رأس آنان لوشون^۶، انقلابی، نویسنده و شاعر قرار داشت. او بنیانگذار ادبیات معاصر چین است. لوشون یا لوهسون^۷ که نام اصلی اش جو شورن^۸ (یا چوشوجن^۹) بود، نویسنده داستان‌های کوتاه، مقاله‌نویس، شاعر و انقلابی بزرگی بود که ادبیات مدرن چین مدیون فعالیت‌ها و آثار اوست. او نماینده بی‌بدیل رئالیسم سوسیالیستی چین است و نویسنده

و چندهزار ساله چین را که اطاعت و تسلیم بی‌چون و چرا از حاکمان را ترویج می‌کرد، طرد کردند و خواستار تحولات نوین از جمله بهره‌گیری از اشکال عامه‌زبان چینی، بای هوا^۴ برای کاربرد ادبی شدند.

در ماه مه ۱۹۱۹ جنبشی دیگر برای اصلاحات آغاز شد و اصلاحات سیاسی - اجتماعی، از جمله استقلال ملی، ارزش‌ها و اصالت فرد و بازسازی جامعه و فرهنگ را در رأس اهداف خود قرار داد.

مائوتسه دونگ^۵ (۱۸۹۳-۱۹۷۶) نظریه‌پرداز مارکسیست، سرباز و دولت‌مداری که انقلاب کمونیستی چین را رهبری کرد در ۱۹۳۱ در رأس حزب کمونیست چین قرار گرفت و تا زمان مرگ در این مقام بود و

محبوب مائو بود.

آثار لوشون درباره ملرنیزه کردن چین، آزادی از امپریالیسم بیگانگان، رهایی از سنت‌های خرافی و تصعب‌آمیز گذشته، عدالت اجتماعی و اقتصادی، شورش فقرا و روستاییان، جنگ و خشونت و استثمار بود. آثار او عبارت‌انداز: **پیش به سوی سلاح** (۱۹۲۲)، مجموعه داستان که دربرگیرنده داستان «خاطرات یک مرد دیوانه» است؛ **علف‌های وحشی** (۱۹۲۶) مجموعه‌ای از اشعار منثور در باب مبارزات چینی‌ها با امپریالیسم و جنگ طلبان شمال؛ **سپیده‌هی شکوفد در ظلمت** (۱۹۳۵) مجموعه داستان. مجموعه‌ای از اشعار او به زبان چینی و انگلیسی منتشر شده است.

گوئومورو^{۱۰}، شاعر نوپرداز دیگر در ۱۶ نوامبر ۱۸۹۲ در استان سچوان^{۱۱} چشم به جهان گشود. در ۱۹۰۹ به سبب شرکت در اعتصاب دانشجویی از مدرسه اخراج شد. در انقلاب ۱۹۱۱ شرکت داشت و پشتیبان میهن پرستان بود. در ۱۹۱۳ با کمک مالی برادرش برای تحصیل به ژاپن رفت و در دانشگاه توکیو و دانشگاه تاکایانا درس خواند و با یک زن ژاپنی ازدواج کرد. در سال ۱۹۱۶، سرودن شعر نو را آغاز کرد. در ۱۹۱۸ در اعتصابات دانشجویان چینی بر ضد ژاپنی‌ها شرکت داشت.

در ۱۹۱۸ وارد دانشگاه امپراتوری کیوشو شد و در رشته پزشکی تحصیل کرد. سال بعد سازمان میهن پرستان را تأسیس کرد که هوادار جنبش ضد امپریالیستی و ضد فئودالی بود. شعر او به نام «تابستان» در همین سال در روزنامه شانگهای منتشر شد و توجه محافل ادبی چین را به خود جلب کرد. در ۱۹۲۱ نشریه‌ای ادبی به راه انداخت و سازمانی ادبی به نام «آفرینش» تأسیس کرد. نخستین مجموعه اشعار او با نام «ایزدبانو» در همین سال منتشر شد. در ۱۹۲۶ به وطن بازگشت و ریاست دانشکده ادبیات را برعهده گرفت. با کمونیست‌ها از جمله مائو و چوئن لای آشنا شد و در جنگ میهنی در کنار آنها بود.

گوئومورو در ۱۹۲۸ به سبب اعتقاداتش تبعید شد و به ژاپن رفت. ده سال بعد جنگ ضد ژاپنی در گرفت و او به میهن بازگشت. در ۱۹۴۹ پس از تأسیس جمهوری خلق چین معاون نخست‌وزیر، رئیس فرهنگستان علوم و مدیر کمیته فرهنگ و تربیت بود. در ۱۹۵۱ جایزه بین‌المللی صلح استالین به او تعلق گرفت. او در ۱۹۷۸ از دنیا رفت. آثار شعری او به چندین زبان منتشر شده و تأثیری شگرف بر شعر نو چین گذارد.

آی چینگ^{۱۲}، شاعر تأثیرگذار دیگر در ۱۹۱۰ متولد شد. نام اصلی‌اش جیانگ‌های چنگ^{۱۳} بود و با تخلص که آ^{۱۴} و لین بی^{۱۵} شعر می‌سرود. در ۱۹۲۸ وارد دانشکده هنری هانجو^{۱۶} شد و در رشته نقاشی تحصیل کرد. سال بعد به فرانسه رفت و درس خواند و در ۱۹۳۲ به وطن بازگشت و در شانگهای جزو هنرمندان چپ‌گرا به کار هنری و انقلابی پرداخت. چندی بعد دستگیر و زندانی شد. در زندان اشعار زیادی نوشت. مجموعه شعر او با نام «رود دانه، بانوی من» شهرت بسیار یافت. در ۱۹۳۵ از زندان آزاد شد. در جنگ با ژاپنی‌ها شرکت داشت و به نهضت ملی پیوست. در ۱۹۴۱ به شهرین آن^{۱۷} رفت و سر دبیر شد. اوج کار ادبی او در زمان جنگ بود. در این ایام، نه مجموعه شعر منتشر کرد که مهم‌ترین آنها عبارت‌انداز: **شمال**، **به‌خور شید**، **دشت**، **مشعل**،

پیام باهداد. شعر آی چینگ نمایانگر رنج مردم و احساسات پرشور وطن پرستانه و پیکار وطن پرستان با بیگانگان و اشغالگران است. پس از پیروزی چینی‌ها در جنگ، شاعر به معاونت دانشکده ادبیات دانشگاه متحد شمال چین برگزیده شد.

پس از تأسیس جمهوری خلق چین، آی چینگ معاون سردبیر مجله «ادبیات مردم» و عضو اتحادیه نویسندگان سراسر چین شد. مجموعه‌های شعر «ستاره سرخ جواهر» و «بهار» در این دوران انتشار یافت. در ۱۹۵۷ به جناح راست گرایید و مورد آزار قرار گرفت و به استان شاحیه چین تبعید شد و در آنجا به کار اجباری و بدنی پرداخت. کار نوشتن او در این ایام متوقف شد. پس از بیست سال در ۱۹۷۶ بار دیگر قلم به دست گرفت و شعر سرایی‌اش بار دیگر اوج گرفت. در همین سال معاون سازمان نویسندگان چین بود و به کشورهای اروپایی، آسیایی و آمریکایی سفر کرد. مجموعه شعر «شعر رنگین»، «مجموعه اشعار خارج» «اشعار داستانی»، «اشعار عاطفی» و «مجموعه آی چینگ» رامنشر کرد. مجموعه دیگری، «سرود بازگشت» برنده جایزه شعر نو سازمان نویسندگان چین شد.

آی چینگ شاعری پرکار و خلاق بود و از ۱۹۳۶ بیش از بیست مجموعه شعر منتشر کرد و آثاری به نثر نوشت مانند «**درباره ادبیات جدید**». مجموعه‌ای از اشعار خارجی به ترجمه او منتشر شد. آثار او به بیش از ده زبان خارجی ترجمه شد. در تاریخ شعر نوین چین، آی چینگ بعد از گوئومورو، وان ای دو^{۱۸} شاعری بزرگ و تأثیرگذار بود و شهرتی جهانی یافت. در ۱۹۸۵ از سوی دولت فرانسه جایزه‌اعلای ادبیات به او اهدا شد.

در شعر معاصر چین، غیر از شاعران مذکور، چهره‌های معروف دیگری نیز اثرگذار بودند مانند شو زیمو^{۱۹}، لی جین فا^{۲۰} و دای وانگ سو^{۲۱} که هر یک آثار مهمی آفریدند و چهره‌های ممتاز یافتند.

در دهه پنجاه و شصت میلادی، سيطرة کامل جمهوری کمونیستی خلق چین بر صحنه‌ها و محافل ادبی به چشم می‌خورد. شاعران و نویسندگان یا به کارشناسان دولتی بدل شدند که فقط مبلغ دولت حاکم بودند یا سکوت اختیار کردند بسیاری تبعید شدند یا مهاجرت کردند. این دوره بیست ساله را می‌توان دوره «سکوت شاعران» نامید.

در ۱۹۶۸ نسلی جدید در صحنه‌های اجتماعی فرهنگی چین پدیدار شد. آنان اغلب جوانانی بودند که نهضت زیرزمینی به راه انداختند و اشعار انقلابی را به طور مخفی چاپ و منتشر می‌کردند. این جنبش ادبی که نمایانگر ادبیات پیشتاز (آوانگارد) چین نو است تا ۱۹۷۳ فعالیت مستمر داشت و نسل تازه‌ای را نوید می‌داد که پرچم آزادی و آزادیخواهی و دموکراسی نوین را به اهتزاز درآوردند.

از جمله این جنبش‌ها، جنبش هنری - ادبی گروهی بود به نام «گروه ستارگان»^{۲۲} به رهبری هوانگ روبی^{۲۳} و ماداشن^{۲۴} که نخستین جنبش آزادیخواهی پس از انقلاب فرهنگی چین را در پکن آغاز کردند. آنان در ۱۹۷۹ در پارکی واقع در پکن به طور غیرمجاز نمایشگاهی هنری به راه انداختند و به دلیل ممنوعیت دولت حاکم از برگزاری نمایشگاهی از آثار آوانگارد، تابلوهای نقاشی را بر نرده‌های پارک نصب کردند که توجه مردم را جلب کرد و حدود دویست هزار بیننده داشت به طوری که پلیس ناگزیر شد بساط آنها برچیند. «گروه ستارگان» در اول اکتبر همان

سال که مصادف با سی‌امین سالروز تأسیس جمهوری خلق چین بود، دست به یک راه‌پیمایی اعتراضی زدند و در برابر ساختمان کمیته حزب کمونیست پکن اجتماع کردند و اعتراض خود را به گوش دولتمداران و عامه مردم رساندند. در ۲۳ نوامبر تا ۲ دسامبر همان سال دومین نمایشگاه آوانگارد در استودیوی هوافان ۲۵ و پارک بای‌های ۲۶ تشکیل شد که بینندگان زیادی داشت.

پایه‌گذاران جنبش ادبی - هنری آوانگارد اولین مجله خود را به نام «امروز» (نام چینی: جین تیان ۲۷) به سردبیری مانگ که ۲۸ به راه انداخت. این مجله معرف شاعران و نویسندگان مدرن اروپایی - آمریکایی بود و آثار کافکا، کامو، سارتر، سالیجر، بلیک، ایلیا ارنبورگ و غیره را معرفی می‌کرد.

در ۱۹۸۰ انجمن هنری «ستارگان» تأسیس شد. دوازده تن اصلی



این انجمن همگی از شاعران و هنرمندان نوین چین به شمار می‌روند، عبارت‌انداز: هوانگ‌روبی، ماداشن، یین لی ۲۹، وانگ که پینگ ۳۰، چو لی لی ۳۱، ماتولیزی ۳۲، بویون ۳۳، جونگ‌آچنگ ۳۴، شائوفی ۳۵، لی شوانگ ۳۶ و آی وی وی ۳۷.

در ۱۹۸۰ سومین نمایشگاه هنری ستارگان در گالری هنر چین برگزار شد از آن زمان به بعد، آنها اجازه نمایش یا چاپ اشعارشان را نداشتند. از این رو، اکثر اعضاء این گروه به اروپا و آمریکا مهاجرت کردند. دو رهبر جنبش، هوانگ‌روبی در ۱۹۸۴ به ژاپن کوچید و ماداشن در ۱۹۸۵ به سوئیس مهاجرت کرد و یین لی به نیویورک رفت.

ین لی: شاعر - نگارگر پیشتاز چین نو

ین لی چنانکه گفتیم جزو اعضای اصلی «گروه ستارگان» بود و در جنبش ادبیات و هنر آوانگارد چین فعالانه شرکت داشت. او در اوت ۱۹۵۴ در پکن چشم به جهان گشود، در شانگهای پرورش یافت و در نوجوانی به پکن رفت و تا ۱۹۸۵ در آنجا زیست. نخست به کارگری و کشاورزی مشغول بود. در بین اتحادیه کارگران با برخی از نویسندگان و هنرمندان آوانگارد آشنا شد و تحول یافت. او فقط پنج سال در مدرسه درس خواند و آشنایی او با شعر و هنر و ادبیات تنها از راه تجربی بود. حتی نقاشی را پیش خود فرا گرفت و هیچ مربی نداشت. البته تأثیر شایان گروه هنری «ستارگان» بر او را نباید نادیده انگاشت. به هنگام کار در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها، آثار مدرن غربی را که در آن زمان به طور زیرزمینی دست به دست می‌شد، خوانده بود. او اولین نمایشگاه آوانگارد را حتی پیش از نمایشگاه گروه ستارگان، در شهر شانگهای برگزار کرد که با مخالفت کارکنان دولتی همراه شد و او در ۱۹۸۵ ناگزیر به نیویورک مهاجرت کرد و به قول خودش «در کاپیتالیسم درنده‌خو تعمیم یافت» چون حتی اجازه چاپ آثارش را در وطن خود نداشت. البته دو سال در تایوان و هنگ‌کنگ زیست و به کار و پیرایش در یک نشریه ادبی سرگرم بود. آثار او حتی تا ۱۹۹۵ در چین اجازه چاپ نداشت. تا ۱۹۹۸ به طور پیوسته در نیویورک زیست. اما از ۱۹۹۸ تاکنون نیمی از سال را در شانگهای و نیمی دیگر را در نیویورک زندگی می‌کند. او همسری چینی و دو دختر دارد.

ین لی در ۱۹۸۷ در نیویورک مجله‌ای هنری - ادبی به نام «نخستین سطر» ۳۸ به راه انداخت که تاکنون منتشر می‌شود. این فصلنامه به زبان چینی در آمریکا منتشر می‌شود و بیانگر ادبیات و هنر آوانگارد چین است. اشعار او به زبان چینی و انگلیسی در چندین مجموعه منتشر شده است. در ۱۹۹۱ نخستین جایزه شعر نو از سوی «انجمن ادبیات و هنر نوین چین در آمریکای شمالی» به او تعلق گرفت. در ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴ دو جایزه Editor Choice در آمریکا را از آن خود کرد. در ۱۹۹۵ در نهمین جشنواره شعر مائیموی سوئد شرکت داشت. در ۱۹۹۶ به عنوان شاعر مشهور سال از سوی «انجمن شاعران مشهور» در هالیوود، کالیفرنیا شناخته شد. در سال ۲۰۰۰ جایزه شعر نو از سوی The Writer Magazine به او تعلق گرفت و در ۲۰۰۳ در برنامه بین‌المللی نویسندگان در دانشگاه آیوا شرکت داشت.

ین لی در نیویورک با تان دون ۳۹، آهنگساز چینی، در خانه‌ای با هم زندگی می‌کردند که محل دیدارهای هنری گسترده هنرمندان چینی و آمریکایی بود. بعد به ریاست انجمن نویسندگان چینی نیویورک برگزیده شد. از ۱۹۸۸ تا ۲۰۰۴، بیش از چهل جلسه شعرخوانی در مراکز ادبی - هنری و دانشگاه‌های پکن، شانگهای، پورتلند، استکهلم، لس‌آنجلس، هانجو، سیاتل، نیویورک، هاروارد و هاوایی داشته است.

مجموعه آثار او عبارت‌انداز: «مجموعه اشعار» (پکن ۸۵-۱۹۸۰)، «داستان مست» ۴۰: مجموعه اشعار چینی انگلیسی، جزو انتشارات فصل‌نامه «نخستین سطر» (نیویورک ۱۹۸۷)، «I've Become a Scum who loves Himself Most»، (مجموعه آثار منشور، انتشارات نین سونگ، تایوان ۱۹۹۰)، «این شعر احتمالاً بد نیست» (مجموعه اشعار انتشارات شولین، تایوان ۱۹۹۱)، «زندگی شاعر» (مجموعه اشعار با ترجمه انگلیسی، انتشارات Poetry Around، سیاتل ۱۹۹۳)، «Share the Same Pillow with New York»

(مجموعه داستان‌های کوتاه، انتشارات لیان جین، تایوان ۱۹۹۳)،
 "Bring Home Language Back to home" (رمان، منتشر شده در مجله
 Yun Nan (Dajia)، چین، ۱۹۹۵)، «برگزیده اشعار» به زبان چینی
 (انتشارات ادبیات و هنر شانگهای ۱۹۹۵)، «والا ترین تدفین» (مجموعه
 داستان‌های کوتاه، انتشارات گرین فیلد، هنگ کنگ ۱۹۹۸)، «آینه چند
 وجهی در حال تنیدن» (Spining Polyhedral Mirror: مجموعه اشعار،
 انتشارات خلق، چین ۱۹۹۹)، مجموعه نقاشی‌ها با عنوان
 "fatching Begins with New Millennium and Myself" (انتشارات مجله
 US Digest، نیویورک، ۲۰۰۰)، «دیدار با ۹/۱۱» (رمان، انتشارات
 ادبیات و هنر شانگهای، ۲۰۰۲)، «مجموعه شعر و نقاشی» (با ترجمه
 انگلیسی، شانگهای ۲۰۰۴) و «گزیده اشعار» ۱۹۷۴-۲۰۰۴ (انتشارات
 ارتباطات شمال و جنوب، کینگزبری، استرالیا، ۲۰۰۴).

ین‌لی در پیشینه آثار خود همیشه عبارت «شاعر - نقاش» را به کار
 می‌برد و نه «نقاش - شاعر». به نظر او، شعر مقدم بر نقاشی است و
 می‌گوید بیشتر نقاشان چین از اعصار باستان در اصل شاعر بوده‌اند و
 سنت «شعر - نقاشی» در چین بس ریشه‌دار است و خود را احیا کننده
 این سنت باستانی می‌شمارد. او هر چند در اواخر دهه هفتاد میلادی به
 همراه «گروه ستارگان» به عنوان نقاش و هنرمند مطرح شد، اما از بیست
 و چند سالگی شعر می‌سرود و از زمان مهاجرتش به ایالات متحده، شعر
 در او فرونی گرفت.

شعر ین‌لی از نظر تصویرپردازی نمادین است و در عین حال نگرش
 و چشم‌اندازی خردگرا و انتقادی نسبت به مسائل اجتماعی دارد. او به
 یک تعبیر، مفسر نگاره‌های خود است و می‌گوید «در عصر ما که هر روز
 ارتباطات نزدیک و صمیمی میان مردم کمتر می‌شود، باید تبادل افکار
 فرد به فرد را مطرح کرد» و در اشعار و نگاره‌های خود، مضمون از خود
 بیگانگی و سترگ شدن هر چه بیشتر دیوار فردگرایی به ویژه در کلان
 شهرها را مطرح می‌کند. شعر او صبغه‌ای ایماژیستی دارد. گاه تغزلی و
 اغلب انتقادی است و گاه تلخ گونه است و نوعی دهن کجی به گورستانی
 است که کاپیتالیسم و امپریالیسم برپا کرده است. گاه حس و لحن
 کلاسیک در اشعارش موج می‌زند. واژگان کلاسیک «صلح، آزادی و
 عشق» را هنوز در آثار او می‌توان یافت. شاعر معتقد است این واژگان و
 مفاهیم هرگز کهنگی ندارند و همیشه تازه‌اند. هر چند چینی‌ها او را در
 ردیف شاعران مدرن و آوانگارد قرار می‌دهند، اما او خود را یک شاعر
 کلاسیک می‌داند که از تغزل بیگانه نیست و افسوس می‌خورد که در
 دورانی به سر می‌برد که مردم نیازی به تغزل در خود احساس نمی‌کنند
 و کلاسیسم طرد می‌شود. به نظر او، جهان مدرن پارچه‌ای قطعه قطعه
 شده و از هم گسیخته است و او سعی می‌کند با واژه و رنگ، این تکه
 پاره‌ها را به هم وصل کند و نام یکی از مجموعه نگاره‌های خود را
 «پینه‌دوزی در هزاره جدید در من آغاز می‌گردد» گذاشته است.

ین‌لی در ۲۰۰۱ خلق مجموعه نگاره‌هایی را با نام «گروه پنجره‌ها»
 آغاز کرد و در ۲۰۰۴ برگزیده‌ای از آنها را به چاپ سپرد. این گروه از
 نقاشی‌ها بیانگر تجربه زندگی او در کلان شهرهایی چون شانگهای،
 پکن، نیویورک و هنگ کنگ به شمار می‌روند. آدم‌ها کنار پنجره ایستاده
 یا نشسته در فکر فرو رفته‌اند یا رویا می‌بینند. تجربه تلخ زندگی در
 قفس‌های سیمانی و آسمانخراش‌ها، بی‌چشم‌انداز درخت و گل و چشمه.

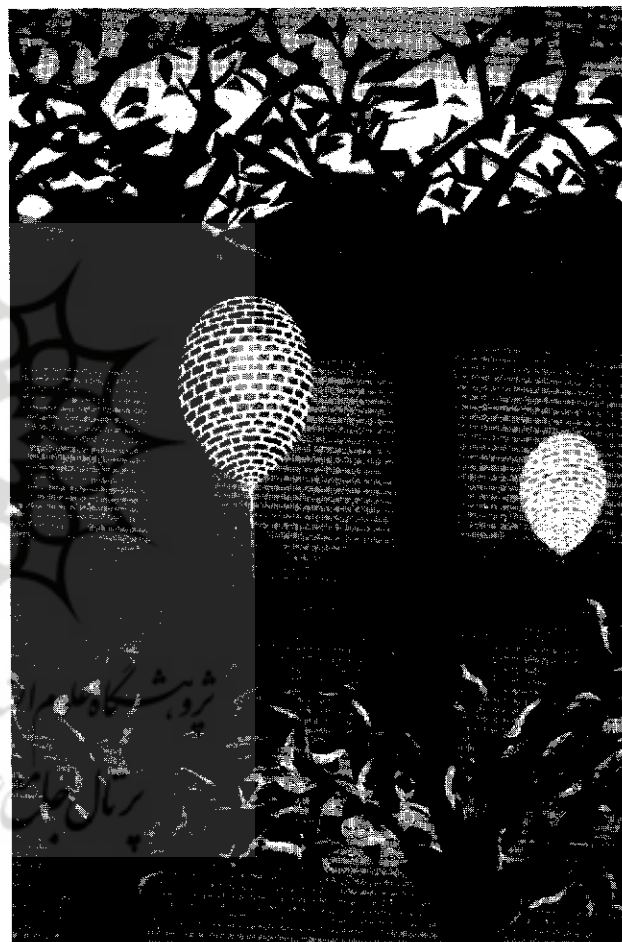
«گروه پنجره‌ها» خود به خود به گروه تابلوهای «تکامل صلح‌آمیز» منجر
 شد که نوعی از خود بیگانگی را به نمایش می‌گذارد که به زمان صلح‌آمیز
 زندگی با فن‌آوری برتر تعلق دارد. او آن را «تکامل صلح‌آمیز قرن بیست
 و یکم» می‌نامد که البته مثل اصطلاح «جنگ سرد»، مضمونی سیاسی
 ندارد. «مجموعه تکامل صلح‌آمیز» او چهره چین جدید را به نمایش
 می‌گذارد، کشوری که با سرعتی فزاینده به سوی پیشرفت و تحول گام
 می‌نهد. در این نگاره‌ها آسمان خراش‌ها، دیوارهای سیمانی، سنگی،
 نئون‌ها، اتومبیل‌ها و پیاده‌روهای آسفالت شده را می‌بینیم که بی‌رحمانه
 از طبیعت رانده شده‌اند. بادکنک‌ها که نشانه‌های صلح و شادی‌اند،
 اکنون ساختاری آجری و سیمانی پیدا کرده‌اند. بادکنک آجری خود
 پارادوکس مفهوم سبک و سنگین را به نمایش می‌گذارد، یعنی برای
 رسیدن به چنین آرامشی باید هزینه‌ای سنگین پرداخت، به ویژه نسل
 جدیدتر که هر روز با خود بیگانه و از طبیعت دور می‌شوند. در عین حال،
 زندگی شهری آسوده‌تر است و نمی‌توان کاملاً از آن دست برداشت و به
 طبیعت ناب پناه برد.

ین‌لی از ۱۹۷۹ تاکنون بیش از سی نمایشگاه انفرادی و گروهی
 برگزار کرده است که مهمترین آنها عبارت‌اند از: نخستین و دومین
 نمایشگاه گروه ستارگان در پکن، ۱۹۷۹-۱۹۸۰؛ نمایشگاه انفرادی در
 یک گالری واقع در پارک خلق، شانگهای (۱۹۸۴) که اولین نمایشگاه
 انفرادی هنر آوانگارد در چین بوده است؛ نمایشگاه انفرادی در گالری
 فونگ ۴۱ در نیویورک ۱۹۸۵؛ چهار نمایشگاه گروهی هنر پیش‌تاز چین
 در نیویورک در هاروارد، ۸۷-۱۹۸۶؛ نمایشگاه ده سال نقاشی ستارگان
 در گالری هانارت، هنگ کنگ ۱۹۸۹؛ از ۱۹۹۰ تاکنون چندین نمایشگاه
 انفرادی و گروهی در شهرهای بوستن، تایوان، پاریس، نیویورک، پکن،
 توکیو، شانگهای و هانجو داشته است. در ۱۹۹۴، یکی از نگاره‌های او
 جزو گنجینه هنری شانگهای شد و در سال ۲۰۰۰ یکی از آثارش جزو
 گنجینه هنری مدرن آسیا، فوکوئو کای ژاپن گردید.

در پیچه‌ای به سوی رهایی و رستگاری: از حرف‌های ین‌لی ۴۲

- شاعر ریشه در خاک خود دارد. من در کشوری برآمده‌ام که انقلاب
 فرهنگی در آن رخ داده و تحولات عظیمی در آن به وقوع پیوسته است.
 ما فقط می‌توانیم انتخاب کنیم، فقط یک نوع خاص فرهنگ را می‌توانیم
 برگزینیم. نمی‌توان از آن اجتناب ورزید. این که چگونه اطلاعات از آن
 انقلاب به ما رسیده نمی‌توان اجتناب کرد. باید دید که آن تحول اجتماعی
 چه کار کرده‌ای داشته است. انسان تغییر می‌کند، تحول می‌یابد و در
 عین حال، موضوعاتی عام برای انسانیت وجود دارد مثل عشق، صلح،
 دوستی و غیره که همیشه ثابت و تغییرناپذیر است. باید دید در چه
 دوره‌ای زندگی می‌کنیم و در کجا زندگی می‌کنیم. مثلاً من در دوره‌ای
 زندگی کرده‌ام که انقلاب فرهنگی رخ داده و دوران نوین پس از انقلاب
 را پشت سر گذارده‌ام. این زندگی است که ما را با خود می‌برد و گاه
 می‌بلعد یا می‌پروراند. نظام حاکم ناخواسته چیزهایی را به ما تحمیل
 می‌کند. اطلاعات تغییر می‌کند، زمانه نوآفریده می‌شود. از این گذشته،
 باید به خود و به درون خود نگاه کرد و شخصیت خود را دید. هر چیزی
 در انسان تأثیر می‌گذارد. مثلاً حزب حاکم در چین در دوران پیش از
 انقلاب فرهنگی و پس از آن دیدگاه کمونیستی و جامعه‌گرا را القا می‌کرد.

پس از انقلاب فرهنگی، نوعی فردگرایی در چین معاصر پدید آمد. تصمیمات فردی اهمیت پیدا کرد و در برابر سوسیالیسم قد علم کرد. - وقتی شعر می‌نویسی درباره‌ی یک مفهوم و محتوا می‌نویسی، درباره‌ی ارزش زندگی و جامعه می‌نویسی، هر چند فرم و ساختار شعر بسیار مهم است، اما جوهر اصلی شعر به نظر من اندیشه است. مهم این است که این اندیشه را چگونه در شعر باید پرورد. باید آن را به زبان شعر، نماد و تخیل بیان کرد تا نوع ادبی خاص خود را داشته باشد. اندیشه شاعرانه می‌تواند کنش پدید آورد و کنش خود موجد تغییر و تحول در جامعه است. در جامعه چینی عموماً فکر می‌کنند که خوب، با شعر سرایی چه عاید ما می‌شود و نمی‌توان با آن امرار معاش کرد. اما باید توجه داشت که فکر



کنش و تحول پدید می‌آورد و این کنش و تحول می‌تواند منشأ اثر باشد و کنش‌های دیگری را پدید می‌آورد که با برخی از آنها به طریقی دیگر می‌توان امرار معاش هم کرد.

- زمان تغییر می‌کند. در این دوره ما با دوستان شاعر و هنرمندان مبادله‌ی مفاهیم می‌کنیم. باید به اطلاعات جدید دسترسی یافت. ما می‌توانیم با اشاعه‌ی مفاهیم سطح آموزش و پرورش مردم عادی را بالا ببریم.

- باید یاد بگیریم که با دیگران زندگی کنیم. تمدن این را اقتضا می‌کند. پس به مفاهیم جدید دسترسی پیدا می‌کنیم. وقتی به مفاهیم جدید رسیدیم، کار بهتری انجام می‌دهیم. این است هدف همه‌ی شاعران:

بهبودی بشر و جهان.

- عشق سطوح مختلف دارد، اما کلاً عشق این است که می‌خواهید کار نیکی انجام دهید و نیک باشید. عشق به معشوق، عشق به برادر، خواهر، مادر، عشق به مردم، عشق به جهان باید قدرت عشق ورزیدن داشت. عشق نیازمند نیرویی نهانی است. تنفر در مقابل آن است که هر قدرتی را به ضعف بدل می‌کند. اگر کسی را دوست داری، باید با او نیک رفتار، خیرخواه و وفادار باشی. عشق به دیگران، عشق به انسان نهایت عشق است. من شعرهای عاشقانه هم سروده‌ام، اما تغزل مایه‌ی اصلی اشعارم نیست بلکه به نوعی در آن پنهان است.

- من به هر چیزی که به نوعی به مفهوم عشق مربوط می‌شود، علاقه‌مندم و توجه دارم. اعم از عشق به انسان یا عشق به صلح دوستی یا حتی عشق عرفانی، به ویژه مفهوم عشق در آیین بودا، عشق به بی‌کراهِی و به نیروانا رسیدن. مردم باید بفهمند که عشق به انسانیت چیست. این عشق با دیگر سطوح عشق متفاوت است. ما در عصر فراملیتی و جهان وطنی زندگی می‌کنیم. پس عشق به انسان والاتر از عشق به حزب یا وطن است. حدود سی سال پیش ارتباط نزدیکی با اروپا و امریکا نداشتیم، اما اکنون احساس می‌کنیم که باید ارتباط بیشتر شود: باید با احترام و رفتار متقابل با هم دیالوگ داشته باشیم چون ناگزیریم. امروز همه چیز اقتصاد و صنعت و تکنولوژی، حتی فرهنگ و شعر و هنر و ادبیات جهانی (global) و فراملیتی (Ultrational) است. نمی‌توانم مدعی شوم که در گوشه‌ای از این جهان مستقل‌ام و فقط برای هم میهنان خود شعر می‌گویم. باید یاد بگیریم که با جهان گفت و گو کنیم، حرفمان به گوش «دیگری» برسد و آن را بفهمد و لمس کند و خود را در عواطف و اندیشه‌های بشری شریک بداند. مردم باید عشق به نوع بشر را به عنوان سلاحی نیکو به کار گیرند. عشق به مذهب و عشق به مرز و بوم و اصالت‌های فرهنگی نیز از دیگر سطوح ارزشمند عشق است.

- نسل جدید در چین فکر می‌کند که پول و ثروت حلال همه مشکلات است. پول می‌تواند عشق بیافریند. می‌تواند لوازم زندگی را بهبود بخشد و حیات مادی را برایمان فراهم کند. اما آیا واقعاً عشق را می‌توان با پول خرید یا عمر را یا والدین و معشوق را؟ ارزش پول نسبی است. ارزش واقعی آن در این است که چگونه آن را به کاربری. ارزشش در این است که پول را در راه نیک به کاربری. بگو پول را چگونه باید به کار برد.

- نسل پیشین در جامعه ما درباره‌ی زندگی عمیق‌تر می‌اندیشید و در عین حال مشکلات خود را داشت. اما نسل جدید در جامعه‌ای پیشرفته‌تر صرفاً مسیر مادی را می‌پیماید و آمال و آرزوهایش تنها حیات پر زرق و برق مادی است. ما باید به آنها بیاموزیم که ورای زندگی پر جلای مادی، حیات فکری و معنوی و زیبایی‌شناسانه هم هست که می‌توان از آن لذت بیشتری برد و زندگی را تکمیل کرد. در بین نسل ما نمی‌توانستند این‌گونه آموزش‌ها را به ما بدهند چون درگیر حزب و نظام یکسوتگر کمونیستی بودند. اما آزادی و تحول جدید در ربع قرن اخیر در چین، دیوار آهنین و دیوار بزرگ چین را به یکسو زد و ما اکنون می‌توانیم به جوانان و نسل نو بیاموزیم که حیات معنوی دیگری ورای حیات مادی هست مثل شعر، نقاشی، موسیقی و هنرهای دیگر. به شرط آنکه حزبی

و مقید به نظام سیاسی - اجتماعی خاصی نباشد. اندیشه آزاد را می توان تبلیغ کرد و رواج داد. در قدیم شاید در اینجا فقط چند نوع غذا وجود داشت، اما اکنون به بیش از سیصد نوع غذا در رستوران ها و منازل برمی خورید. همه چیز تغییر می کند. ذائقه ها عوض شده، نمی دانی چطور انتخاب کنی.

- برخی از شعرهای کوتاه من که به صورت پیوسته (Serial) است، هایکوهایی جدید درباره انسان، جامعه، عشق و فراز و نشیب های آن است. من هایکوهای عرفانی نسروده ام.

- برخی از اشعار اوکتاویو پاز را دوست دارم. مفهوم و روح شعر او را دوست دارم و خود را با آن مشترک می بینم. اما ما در چین، زبان خاص خود را داریم که برای شعرسرایي ناگزیر به تبعیت از قواعد خاص آن هستیم. شعرهای خارجی در ما کمتر تأثیر می گذارد. نمی توان از قواعد زبان بومی فراتر رفت.

- ما سنت های شعری و هنری غنی داریم. باید سنت را با مدرنیسم پیوند داد. تقلید صرف از گذشته کار درستی نیست. باید از پل سنت فراتر رفت. اما پل را پشت سر نباید خراب کرد. سنت های شعری ما باید سکوی پرش ما باشد.

- مردم حق دارند عضو وفادار نظام باشند یا طرفدار احزاب و طرز تفکر خاصی. اما شاعر و هنرمند لزوماً نباید عضو حزب یا گروه سیاسی اجتماعی خاصی باشد، چون پرش های فکری و تخیلی اش را از دست می دهد. اصلاً هنر دولتی و سیاسی بی معناست.

- شاعران و هنرمندان در اقلیت قرار دارند و جامعه مادی آنها را می بلعد و در خود فرو می برد. پس باید مبارزه کرد. باید به دولت ها هشدار داد و از آنها انتقاد کرد تا مسیر درست را پیمایند و سمت و سوی جامعه را به سویی ای گردانند که مردم به ادبیات، موسیقی و هنر اصیل و پویا و راستین توجه کنند نه آنکه صرفاً نشخوارکننده هنر بازاری و تجاری باشند.

- مادی گرایی در میان عامه مردم هم بسیار قوی است. لذا مادی برای مردم جذبه بیشتری دارد تا معنویت و هنر. به ویژه در میان جوانان این حس قویتر است. باید به مراجع قدرت فشار بیشتری آورد. همچنین می توان به مؤسسات غیرانتفاعی و خیرخواهانه که پشتیبان هنر و ادبیات اصیل اند، تکیه کرد، چنانکه در اروپا و امریکا مرسوم است. باید به دولت فشار آورد که سیاست درستی در برابر هنرمندان و شاعران اتخاذ کنند.

باید از آنها حمایت کنند. پس گروه های هنری و محافل شعری و گردهمایی های می توانند بسیار تأثیرگذار باشد و در طول زمان می توانند رشد کنند و به یک ارگان مهم اجتماعی - فرهنگی تبدیل شوند. بنیادها و مؤسسات هنری ادبی جدید باید به وجود آید و باید متشکل شوند و پشتیبان شعر و هنر باشند.

- آی چینگ و گوئو مورو جزو پیشتازان شعر معاصر چین اند. پس از ۱۹۱۱ یعنی از دوره سون یاتسن، آنها شعر نو را آغاز کردند. چنانکه لوشون نیز پیشتاز داستان نویسی معاصر بود و در عین حال شعر هم می سرود. آنها ایده های خاص خود را داشتند و می خواستند برای کشور خود کاری انجام دهند. آنها عمدتاً ایدئولوژیست بودند. بعدها عضو حزب کمونیست شدند. وقتی عضو حزب می شوی، باید مصالحه و سازش کنی و نظام حزبی را بیرستی و شخصیت و هنر خود را در دست در اختیار حزب و دولت قرار دهی. پس خلاقیت از بین می رود. حتی شاعران طراز

اول پس از سی سال بلندگویی حزب کمونیست شدند و نوآوری خود را از کف دادند. یا برخی سکوت کردند و دم بر نیاوردند. گوئو مورو شاعری مدرن و نوگراتر از آی چینگ بود. آی چینگ روستایی بود و گوئو مورو از خانواده ای شهری و مرفه بود. در آغاز شعر آنان اصیل بود و سبک خاص خود را آفریدند، اما پس از پیوستن به حزب درجا زدند و متوقف ماندند. پس از این دو شاعر بزرگ، شوزیمو ۴۳، لی جین فا ۴۴ و دای وانگسو ۴۵ را داریم که هر یک سبک خاصی در شعر نو آفریدند و تأثیرگذار بودند و در دهه سی و چهل میلادی مطرح شدند. پس از ۱۹۴۹ شاعر نوآور و فردگرا نداریم. همه عضو حزب کمونیست شدند و از خود اراده ای نداشتند. البته در دهه های سی و چهل شاعران دیگری هم مطرح بودند و نوآوری داشتند.

- از ۱۹۴۹ تا ۱۹۶۸ را می توان دوره سکوت ادبی - هنری چین معاصر به حساب آورد. چون از ۱۹۴۹، سال تأسیس جمهوری خلق چین، بسیاری از شاعران خاموش شدند و چیزی ننوشتند. در ۱۹۶۸ بود که نسل تازه ای برآمد و بنیاد شعر نو را برهم ریخت. آنان شعرهای آوانگارد سرودند و به طور زیرزمینی منتشر می کردند. من خودم از ۱۹۷۲ سرایش شعر را آغاز کردم اما حتی تا ۱۹۹۵ در وطن مانع چاپ اشعار من شدند. اگر جنبش «ستارگان» نبود، من مرده بودم و مثل دیگران به جرگه «خاموشان» می پیوستم.

- نسل جدید با روش های نو در شعر و هنر روبه رو است. رواج رایانه و اینترنت همه قواعد را برهم زده است. امروز شعرهای مرا همه جای جهان می توانند در اینترنت بخوانند و نقاشی هایم را در سایت ها جست و جو کنند. شاعران جوان راه های تازه می پیمایند و هر کسی می تواند خود را از طریق اینترنت مطرح و معرفی کند و خود ناشر آثار خود باشد. تکرر همه جا را فرا می گیرد. در جامعه متکثر امروز، هر کس صدای خودش را دارد. جامعه هر چه بیشتر متکثر باشد، صداها بیشتر می شود. دیگر نمی توان صداها را در گلو خفه کرد. صدا خفه کن ها عمرشان به سر رسیده است. دیگر نمی توان یک لحن خاص یا یک مکتب ادبی هنری خاص و الگوی خاص را تبلیغ و تحمیل کرد. شاعران جوان بسیار فعال اند. اما در این جامعه سوداگر چاپ کتاب شعر بسیار مشکل است و خریدار ندارد. باید به بنیادها و نهادهای فرهنگی غیرانتفاعی و غیر دولتی پشتیبان هنر پناه برد یا خود ناشری در پیش گرفت.

- برای مردم خیلی ساده است که صرفاً زندگی مادی داشته باشند و مثل حیوان زندگی کنند. نظام های حکومتی نیز مشوق این نوع زندگی اند چون برایشان دردسر ندارد و سودبخش است و دغدغه سیاسی و فکری ندارند. اعمال حیوانی و ناتسانی هر روز بیشتر می شود. عشق به همین دلیل معنای واقعی اش را از دست داده است. اعمال آزادانه جنسی و میگزاری برای جوانان بیشتر جذبه دارد تا خواندن یک شعر و گوش کردن به یک قطعه موسیقی اصیل. پس غرق در عیش و نوش می شوند و عشق حقیقی و اهداف انسانی را فراموش می کنند. نظام حاکم چنین بستری را برای آنها فراهم کرده است و ما شاعران منتقد آنیم و در برابر آن خاموش نمی مانیم.

- من به برخی از سنت های شعری اروپا معتقدم و به آنها علاقه مندم. مثلاً برخی از اشعار از را پاوند برای من جذاب و درس آموز است. اما تی. اس. الیوت به نظرم شاعر جذابی نیست هر چند تأثیرگذار بوده است.

درک شعرهای پیچیده و قالب سرسخت او برای همه میسر نیست، روانی در کارش نیست. من شعرهای دیلیو. اچ. اودن (W. H. Auden) را به او ترجیح می‌دهم. رابرت فراست را به خاطر اشعارش در ستایش طبیعت و یگانگی با آن دوست دارم. والاس استیونس را به خاطر سبک نویی که آفریده، تحسین می‌کنم و شعرهای سیلویا پلات برایم جذباتی خاصی داشته است.

– بشر دچار بحران اشیا و ایده‌آل‌های مادی است. من به عنوان شاعر و نقاش، بهتر توانسته‌ام شارح این بحران باشم.

– قرن هاست که انسان از این سیاره بهره برده و برای خوشنودی خود و لذت هر چه بیشتر از آن بهره‌کشی و سوء استفاده کرده است. انسان زیر نیش ماتریالیسم و ایده‌آل‌های تعصب‌آمیز غربال شده و به خرده‌ها و تکه پاره‌ها بدل شده است. در طول بیست سال گذشته، فریاد برای نجات و رستگاری از همه جا به گوش می‌رسد. این یک حقیقت است، اما ما ناگزیریم کناره‌گیری کنیم. خود را کنار می‌کشیم، چون در رقابت برای بقا گرفتار آمده‌ایم. فرصت نداریم به چیزهای دیگر بیندیشیم، اما شخص نمی‌تواند همزمان در دو بستر بخوابد. انسان باید جلوی امیال مطمئن مادی‌اش را بگیرد که سخت گرفتار آن است.

– وقتی انقلاب فرهنگی مائوئیستی در چین شروع شد من دوازده سالم بود و ده سال ادامه یافت تا ۱۹۷۶ یعنی سالی که مائو درگذشت. دوران سختی بود. من در پکن متولد شدم اما پدر و مادرم که دانشجوی کالج بودند نمی‌توانستند از من نگهداری کنند و مرا به شانگهای فرستادند و من پیش پدر بزرگم که پزشک معروفی بود زندگی می‌کردم و تا سال پنجم دبستان درس خواندم. پدر بزرگم در پی مسائل حاد اجتماعی دست به خودکشی زد و من در دوازده سالگی به پکن آمدم. در این زمان هم والدینم مثل خیلی از چینی‌های دیگر مجبور شدند به روستاها بروند برای کار. آنها به روستایی در هونان رفتند تا کار کنند و من در پکن تنها ماندم و در خیابان‌ها پرسه می‌زدم. مدتی بعد پیش خانواده رفتم و در روستا کشاورزی کردم تا شانزده سالگی که دوباره به پکن آمدم و در کارخانه‌ای مشغول به کارگری شدم. در دوران انقلاب فرهنگی حتی کتابخانه کارخانه را بسته بودند. در خوابگاه کارخانه زندگی می‌کردم. روزی قفل کتابخانه را شکستم و کتاب‌هایی را که ترجمه از آثار ادبی اروپا به ویژه فرانسه بود، دزدیدم و شبها پنهانی می‌خواندم. از آن پس شروع به سرودن شعر کردم و فقط به دوستان نزدیکم نشان می‌دادم. پس از درگذشت مائو و سپری شدن دوره ده ساله انقلاب فرهنگی، فضا بازتر شد. دن شیائو پینگ سرکار آمد و از ۱۹۷۸ نهضت دموکراسی آغاز شد. مردم از روستاها و از استان‌های دیگر به پکن کوچیدند و تظاهرات ضد حکومتی به راه انداختند و بسیاری کشته شدند. شاعران و نویسندگان و هنرمندان فعال شدند. نقاشان تابلوهای خود را بر دیوارها نصب می‌کردند و مردم را به سوی دموکراسی سوق می‌دادند. مضامین ادبی – هنری در آن زمان بیشتر سیاسی بود و فعالیت‌ها بیشتر زیرزمینی بود تا ۱۹۷۹ که هنرمندان گروه «ستارگان» به طور علنی فعالیت کردند. آشنایی من با این گروه باعث پیشرفت و تعالی من در کار شعر و نقاشی شد. یکی از اعضای گروه که زن هنرمندی بود به نام لی شوان دستگیر، زنانه و به دو سال کار اجباری محکوم شد. من به کمک یکی از دوستان و با حمایت دوست پدر بزرگم که در امریکا زندگی می‌کرد، تصمیم گرفتم به امریکا

مهاجرت کنم. اما چهار سال طول کشید تا به من گذرنامه دادند و این پس از برگزاری اولین نمایشگاه مستقلم در شانگهای بود که سروصدای زیادی به پا کرد و مقامات با دادن گذرنامه به من در واقع خواستند از تکرار این گونه فعالیت‌ها جلوگیری کنند و از شر من خلاص شوند.

در نیویورک در یک مدرسه هنری ثبت نام کردم. رئیس مدرسه گفت می‌خواهی معلم هنر شوی یا هنرمند؟ گفتم هنرمند. بعد با دیدن تابلوهاییم به من گفت تو همین الان خودت هنرمندی و نیازی به آموزش نداری. در واقع من اصلاً معلم هنر نداشتم و فقط با نگاه کردن نقاش شدم. بعد در کالج هانتون زبان انگلیسی آموختم و با دوستان شاعرم مثل دوره‌گردها از شهری به شهر دیگر کوچ می‌کردیم و در دانشگاه‌ها و محافل ادبی شعرخوانی به راه می‌انداختم. مجله‌ام که در آمد هر شماره بیش از چهارصد نسخه مجانی به چین می‌فرستادم چون در آنجا ممنوع بود. آن گینزبرگ و دنیس مایر خیلی به من کمک کردند تا با انجمن‌های ادبی آشنا شوم و آثار خود را عرضه کنم. بعد برای دو سال به هنگ کنگ رفتم و سردبیر یک مجله شدم. در حالی که چاپ آثارم حتی تا ۱۹۹۵ در



چین ممنوع بود و حتی اجازه ندادند در پکن گالری باز کنم. در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ میلادی بسیاری از شاعران و نویسندگان و هنرمندان چینی به همین دلیل به امریکا مهاجرت کردند و پدیده فرهنگی شگرفی در آنجا به وجود آوردند.

– من به آینده چشم دوخته‌ام. درست است که مردم در دهه حاضر در جامعه نیمه سوسیالیستی نیمه کاپیتالیستی چین زندگی راحت‌تری دارند. آزادی بیشتر شده، رفت و آمد به خارج آزادانه است و معیشت هم بهتر، اما بیماری در این است که مردم صرفاً می‌خواهند از لذایذ مادی بهره‌مند شوند و معنویت را که رکن اساسی حیات آدمی است، فراموش کرده‌اند. بیماری ما بیماری فرهنگی است و من به آینده امیدوارم. وقتی مردم به همه چیز رسیدند آنوقت می‌فهمند یک چیز کم دارند: معنویت که یک جنبه‌اش هنر و زیبایی است. بیست سال پیش در چین بسیاری از خانواده‌ها در سال شاید فقط یکبار مرغ می‌خوردند و آن هم در شب عید. در یک اتاق ۱۰ متری پنج نفر زندگی می‌کردند. حتی بسیاری آشپزخانه نداشتند و در رستوران‌های ارزان قیمت ناهار می‌خوردند. اما

اکنون خیلی چیزها دارند. فقط گریسته لذت‌اند. اما امید دارم که در دهه‌های آینده همه چیز تغییر خواهد کرد. مردم دنبال فرهنگ و معنویت خواهند رفت. حتی الان هم می‌دانند که یک چیز کم است اما نمی‌دانند چه چیز. و این تراژدی است. نمی‌دانند با قدرت حاکم چه کنند و فاسد شده‌اند مثل بسیاری از دولتمناران. در چنین جامعه‌ای وظیفه اصلی هنرمند کمک به مردم است؛ نه از راه ارشاد بلکه با آثارشان و نوع زندگی‌شان باید نشان دهند که چشم‌انداز دیگری هم هست.

در شعر و نقاشی من نوعی هنر مفهومی (Conceptual) وجود دارد. به نظرم مفهوم (Concept) ارزش است، ارزشی که منجر به کنش می‌شود. اگر Concept نداشته باشید، منزوی می‌شوید. ایماژها هم به Concepts مربوط‌اند اما قدرت خاص خود را دارند. Concept ها ساده‌اند و باید آنها را غنی ساخت. می‌توان با واژه‌ها آنها را غنی ساخت. Concept به زندگی تعلق دارد. اما هنر مفهومی صرف موضوع خاصی ندارد. باید دید که چگونه می‌توان از Concept بهره گرفت.

بسیاری از هنرمندان اصلاً نمی‌خواهند آموزش دهند. پس موضوع ندارند. به نظر من باید به مردم آموزش داد تا چگونه از Concepts استفاده کنند. بالا بردن درک بیننده برای من مهم است چون من در خلأ زندگی نمی‌کنم. البته مسئولیت هنرمند تعلیم و تربیت مستقیم نیست و هنرمند باید آزاد باشد، اما من در جامعه خود این نیاز را حس می‌کنم. پس، از شعرهایی که صرفاً نوعی تناوعی آزاد معانی و ناخودآگاهانه است، اجتناب می‌کنم یا برای خودم نگه می‌دارم، اما اشعاری را منتشر می‌کنم که مردم به خصوص جوانان را متوجه برخی مسائل زیبایی‌شناسانه کنم. باید تأثیرگذار بود و حرکت به وجود آورد. من راه میانه خودآگاهی و ناخودآگاهی در شعر و هنر را می‌پسندم.

برای من اندیشه‌ها مهم‌تر از سمبل‌ها، ایماژها و استعاره‌ها هستند. مهم این است که چگونه به کمک این عناصر اندیشه‌ای را می‌توان مطرح کرد. سمبل‌ها و استعاره‌ها فقط ابزار کار شاعرانه‌اند و اصل نیستند. هرگز متوقف نشدم. هدف من حرکت است، جنبش است. از سنگلاخ بالا رفتن است. حتی اگر کار هنری نکنم حرکت دارم، در خواب هم حرکت دارم و رؤیاهایم را ذخیره می‌کنم برای آینده. رمان و داستان‌های کوتاه بسیاری نوشته‌ام، نقاشی می‌کنم شعر می‌سرایم و نمایشگاه‌های هنری برگزار می‌کنم. باید ببینیم حرف‌هایم در کدام قالب و در کدام ژانر بهتر می‌گنجد. هنرمند امروز باید حرفه‌ای کار کند و شغل دیگری نداشته باشد.

ما دچار بحرانییم. بحران زندگی در قفس، بحران آلودگی هوا، بحران ویرانی طبیعت و مخرب‌های زیست محیطی. این بحران‌ها مرا به حرکت وا می‌دارد. جامعه تغییر می‌کند اما انسانیت و مفهوم والای انسان همیشه ثابت است و تغییرپذیر نیست.

همه مکاتب هنری در من رشد کرده‌اند. از میان آنها برمی‌گزینم. همه «ایسم»ها تغییر می‌کنند. اما من در کار نقاشی بیشتر از سوررئالیسم و اکسپرسیونیسم بهره گرفته‌ام. اکسپرسیونیست‌های آلمان را دوست دارم. اما کلاً سعی می‌کنم از «ایسم»ها فرار کنم تا خودم باشم و ذهنیتم را غنی سازم. فقط می‌خواهم به یک پرسش پاسخ دهم که در درون من است و آرام می‌دهد. اما هیچ مکتبی را طرد نمی‌کنم. در فرهنگ چینی ما می‌گوییم صد گل کنار هم می‌توانند قرار گیرند و هر یک طراوت

خاص خود را دارد. هیچ کدام را نمی‌توان طرد کرد، فقط می‌گوییم از این گل بیشتر خوشم می‌آید حتی اگر یک گل وحشی باشد. من بیشتر چشم‌انداز درونی را دوست دارم تا چشم‌انداز بیرونی. چشم‌اندازها و فیگورها وقتی ارزشمندند که هنرمند آنها را درونی خود کند. از میان نقاشان، جکسن پولاک، رنه‌مگریت، پیکاسو، شاگال و برخی از آثار دالی مورد علاقه من است. از امپرسیونیست‌ها گوگن را بیشتر می‌پسندم، کارهای من مثل آثار گوگن بیشتر در سطح است و من خودم را سطح‌گرا (Surfaceism) می‌دانم و این اصطلاح را هم خودم ساخته‌ام. گوگن را از لحاظی بیشتر دوست دارم که از زندگی شهری گریخت و به طبیعت ناب پناه برده بود. از هنرمندان چینی بیشتر خوشنویس‌ها را دوست دارم. خط چینی جادویی است و حرف‌های نهانی دارد. خوشنویس‌های چینی آزادی بیشتری دارند تا رئالیست‌ها و هنرمندان سنتی و کلاسیک. هنر اصیل چینی با طبیعت گره خورده اما هنرمندان جدید که کار سنتی می‌کنند، رابطه‌ای با طبیعت ندارند پس کارشان قلبی و تقلیدی است. من تصویرگر رؤیاهایم هستم. از یک نقطه شروع می‌کنم و رؤیا خودش مرا می‌برد به هزار توهای درون تا به پایان کار برسم. آثار من ترکیبی از رؤیاهای واقعی را به نمایش می‌گذارند. هر دو لایه زندگی برای من مهم‌اند. صرفاً پناه بردن به درون، ما را از زندگی حقیقی دور می‌سازد.

شانگهای، ۱۴ ژانویه ۲۰۰۵

برگزیده اشعارین لی^{۴۶}

آن را به من بازگردان
در بی قفل را به من بازگردان
حتی اگر اتفاقی در کار نباشد
باز هم آن را به من بازگردان
خروس را به من بازگردان
که هر روز صبح بیدارم می‌کرد
حتی اگر آن را خورده باشی
هنوز می‌خواهم استخوان‌هایش را به من بازگردانی
آواز چوپان را به من بازگردان
که از فراز تپه‌ها به گوش می‌رسید
حتی اگر آن را به صورت نوار ضبط کرده باشی
آواز نی را به من بازگردان
حلقه پیوند برادران و خواهرانم را به من بازگردان
حتی اگر برای نیمی از سال باشد
فضای عشق را به من بازگردان
حتی اگر تباه کرده باشی اش
رؤیاهایم را به من بازگردان
کل جهان را به من بازگردان
حتی اگر به هزار ملتش بخش کرده باشی
حتی اگر صدها هزار ناحیه محاصره شده باشد
هنوز می‌خواهمش!

سونیت پارک مرکزی

مادر با کالسکه و بچه‌اش
بهار را به پارک می‌برد
بر نای پا به سن گذاشته خود افسوس می‌خورم
آنگاه که گویی می‌خندد
بچه برای من گریه سر می‌دهد
ماهی آشکارا ترجیح می‌دهد
طعمه آدمی باشد
تا آن که آرام زیر لایه‌های یخ بیارم
وقتی قایق‌ها پاروهای خود را جارو می‌کنند به سان بال‌ها
امواج چشمه را می‌آشوبند
در گستره آب‌ها
آنگاه من خود را آدم مهمی به حساب می‌آورم
دوربین عکس دیگری می‌گیرد
همچون نمونه بهار
این فصل خواب آور است

دوستی دیرینه خورشید و زمین را به یاد می‌آورد
بر سر آدم و حوا چه آمده است
اکنون
که زمین پر شده از فوج آدمیان
بستم را بس تاریخ می‌بینم در شهر
پس بالش‌م را به چمنزار پارک می‌برم .
حس شفاف ترک گفتن
مثل ابریشم بید
به سختی می‌خواهد که فرا جهد
به آب آلوده آن سوی پارک
آه ، وقتی بهار ما را تصاحب کند
آنگاه که ما بهار را تصاحب نمی‌کنیم
بهاری مستبد است!
با آه‌های خود
ترجمان نفس‌های آنانم که پیشاروی من اند
بر خاک ، آنجا که گل‌ها در خاطره‌ها می‌شکوفند
با کلمات سنگ ،

ترجمان وجود آنانم که پیشاروی من اند
در این پارک مرکزی جهان
باید گورستانی باشد
دست کم با ناقوس‌های اردیبهشت ماه
من ترجمان روح سنجاب له شده‌ام .
تمدن در قرن بیستم
شلوارهایش را با «ایدز» پایین کشیده است
اینها همه از تصادم ما با هم پدید می‌آید
آنگاه که قدم می‌زنیم و بهار را در آغوش می‌کشیم
آن حس برهنه می‌گسترد
از لگن خاصره تا حلقوم
خواب آلوده به بهار می‌گوییم:
«بهار آمده!»

حتی وقتی حرف می‌زنیم
ذهن ما سرشار از الهام سبز و رنگین است
که در آن ، پرندگان پرپرزن ، مثل نقطه‌گذاری پروازگر
همان کلمات را با معانی سایه‌های متفاوت می‌آلاید .
وقتی می‌فهمیم
به کوچه‌های باریک بهار می‌رویم
آنجا که قصه‌های بسیاری از تصادم نوشته می‌شود
بهار میکروب‌های بسیار می‌افشاند
در شماره‌های خیابان عشق
آه ای بیمارستان‌ها!
لطفاً بوسه‌های استریلیزه‌تر به قرن بیستم بدهید!
گام‌های حلزون‌ها سنگ‌های ساییده را بیدار می‌کند
ابرها نرمی بهار را نمایش می‌دهند
سنجاب‌ها زمین را به نوک شاخه‌های درخت می‌گسترانند .
زمین کُتِ برگ‌های پاییزی را در می‌آورد



وقتی که دوربین‌ها مثل گل می‌شکوفند
پشت چشمان ناخرسندِ دوستان اما
هنوز فیلمی جا نگرفته است
درختان
کف دست‌های سبزشان را می‌گشایند
خورشید نافذ
بس حرفه‌ای‌تر از کف بین است
به برگ‌ها می‌گوید:
«در بهار ، پرنده‌ها دیگر در لانه نمی‌مانند
شما می‌خواهید با آنها پرواز کنید فراز شاخه‌ها؟»
مردم قدم می‌زنند با سگ‌هایشان بس شاد
گویی که با بهار قدم می‌زنند
و به ردپای تاریخ می‌نگرند .
من با خودم قدم می‌زنم
این دوستی بین دو «خود»

۳۶

آزادی چیست؟

کهکشانش را اندازه می گیرند
با دیوارها به اندازه های گوناگون
و آن ستاره ها
آویزان شده اند فراسوی دیوارها
و آنها که درون دیوارند
فرو کشیده می شوند

در خشم خورشید ، پایت را بردار و بگذار سایه ام برود
تکه ای از فضا را بیرون می کشم کنده از دیوار
به تاریخ باز می گردانم
زخم هایی را که هنوز سرباز نکرده اند .

ملالی که اندوه می آموزد
در گرمای خورشید رخشان
می تواند شهری را فراسوی مرز ش فرو افکند

شب اما اکنون
بی فایده است برای ظلمت کهن
تنهایی دیگر برق نخستین برخوردار ندارد .

دیگر تمام شده
خورشید سر بر زده
و به درون سایه ام قدم گذاشته است .

دیگر خیلی دیر شده
فقط کمی وقت دارم این شعر را تمام کنم .

بیانیه اکسپر سیونیستی خداوند
گریه فقط می تواند با گریه خود را تشریح کند
با نگهداشت تشریح چهره در دستانش
و با ورز دادنش در هشت جهت .
وقتی بیدار می شوی و پیش از آن که به بستر بروی
آینه پر می شود از تصاویر؛
پف کردگی در پی خستگی یا خواب زیاد
نمی تواند از نگرستن به خود طفره رود .

تاریخ بر در می کوبد
گویی گوش های تازه بسته شده ات را آزمون می کند
آرزوها اما نیازی به دستور ندارند
ظاهراً وقت ناهار است
وقتی با هر وقت دیگر هر زن و مرد

نفس گرم که در هوا پرسه می زند
و صورت سرد گردشگر پارک
پس از بحث با خورشید و باد شمال
دنبالم می کنند
از جایی که می گفتند چمن محافظت شده است
اما
او فوج پرنده های بال بال زننده را آنجا رها می کند .
بهار
فرمان خورشید را به جا می آورد

رؤیای بهار
می تواند مادران همه دخترها را بیافریند
بهار
آماده اشغال همه زیرزمین های شهر و جهان است
بدن های ما
در میان آنهاست
آه ، بهار!

بهار می گوید
درخشش خورشید باید پشتیبان درونه های زمین باشد
درونه های آدمیان
و پیرامون کندهای عسل .

بهار
بهار
بهار در خیال نمی گنجد
در بهار
زمین روشن می کند چه بشکوه
خورشید را
و جهان را .

لایه های تاریخ

میخ های آهنی قرن بیستم
فی البناهی می درد
دیوار گوشتی محافظه کار را
دیدگاه آراینده دیوار چنین اندیشید:

جاودانگی چیست؟

دیوار فرو می ریزد
پس
تنها ستاره های آویز بر دیوارهای فضا
شایسته جاودانگی اند
اکنون که کهکشانش تکه پاره شده
به دست آدمی
خورشید دیگر به ویزا نیاز ندارد
و باد
در مرز می ایستد و می پرسد:

خورشید را بین دو تکه نان فرو خواهد سُراند
چون گرسنگی
خود را فقط با گرسنگی می تواند تشریح کند.

شعر سگ برای فردا

فردا
سگی که تنها پس از مرگ وحشی می شود
با آرواره هایش می کوبد جهان را
و از حرکت باز می دارد
شعرهای فردا نیز بی پاسخ اند
و جنایات آنها را بر آرواره هایشان می کوبند
فردا
سگ هایی که مدت ها در شهر زیستند
در آپارتمان های خود بر مبل ها می لمند
آبستن شکوفه زار
و آرواره هایشان را بر صورت پاک نوزادِ نازاده می کوبند
فردا

دندان های سگ مضراب پیانو خواهد شد
تنها موسیقی خرد شدن استخوان ها
محبوب خواهد بود در این جهان
فردا

رنج ، صفحه موسیقی تکراری است
و ماشین ها در گیاهان «چاپگر»
بهترین آواز خوان ها خواهند بود
آه ، فردا

استعداد نگیبانی سگ های فردا
قیچی خواهد شد در بیمارستان
جهان بی خانمان همه جا
با سگ هایش به گردش خواهد رفت
نفس ابرها مثل سگ ها در آسمان شناور خواهد بود
هنرمندان پروازگر با هواپیما
ابرهای زنان جوان را
در آسمان نقاشی خواهند کرد
سگ های فردا

که صبحگاهان تیرماه و عصرهای دی ماه را می پیمایند
زبان های خسته خود را
آویز خواهند کرد بر دهان
حتی چیزهای کثیف تر را می بلعند
تا از تولید مثل باز ایستند
سگ های فردا دانش زندگی دراز و بوالهوسانه را پی خواهند ریخت
لانه سگ های فردا را می توان
مثل یک پیراهن در هر جای قدیمی آویزان کرد
اما پوست سگ های فردا را سگ ها خواهند درید
فردا

سگی که دم می جنباند برای خاکسترها
از ماهواره بر ملار زمین
به فضا خواهند شتافت
تا به انسان بدل شود

آه ، فردا

من نیز چنین فردایی خواهم داشت

پس

از امروز بهره جویم

پیش از آنکه آسمان

به پهنای منظومه شمسی ، مثل سگی زنجیر شود

سایه ام را در دهان نگه می دارم

از آنجا که خورشید می تابد

از نور چراغ

حتی از مهتاب آواز خوان

درآمده ام

درآمده ام برای ابد .



گرما

اکنون گرم شده‌ام
آتش کافی در دستانم هست
تا گلوی بی‌حس و سرد جهان را بفشارد
گرم شده‌ام اکنون
و وقتش رسیده
این گوشت تن با انواع رؤیاها سوزانده شود
و دیگر
در حسرت فولادِ خلاق دیگر نیست
گرم شده‌ام اکنون
استحکام یخپاره آب به شیشه بدل می‌شود
همه گرم‌اند
و اندوهان خویش را در می‌غرق می‌کنند
گرمم من
و وقتش رسیده
نقطه داغ فرهنگ برای همیشه عمومی شود
ظلمتی هست تیره‌تر از شکلات
آنجا که شیرینی ژرف‌تری منتظر است .

در انتظار خاکستر خویش

۴
می‌توانم آیا
در خواب غرقه شوم
و دیگر برنخیزم؟
چه همیشه ناگزیر
از خواب برمی‌خیزم
و باید ببینم آیا
شبانه از این جهان خروج کرده‌ام .

۵
هماره در جست و جوی راهی بوده‌ام
که مرا به دیگری ببینند
چه این همه سالیان دراز را سپری کرده‌ام
تا پرواز کنم از زمان
تنها برای آن که فرود آیم
در مسیر انسانیت

برگزیده اشعار کوتاه از مجموعه شعر و هنرین لی، ۲۰۰۴

۱
پشت نقشه جهان
فضایی سفید هست
که میراثی است از سوی خلایق
برای هنرمندان

۲
ای کاش شعر من
بر شعر تو بوسه زند
ای کاش شعرهای ما
با هم برقصند

ای کاش شعرهای من و تو
در یک صفحه کنار هم قرار گیرند
ای کاش شعرهای من و تو مثل هم نباشد
درست مثل زن و مرد
ای کاش کنار آن ، شعر کوتاهی باشد
که خودش باشد

۳
زندگی
انباشته در
تنوره سوزان

۶
پس از این همه سال انتظار
قالب ماهیگیری‌ام
در حوضچه بی‌ماهی
برای خودش تن به شنا می‌سیار
آن گاه پس از سال‌ها شنا
به امید تسلیم
خود را فرو می‌بلعد

۷
نقرین‌ها صف کشیده‌اند
در دو سوی خیابان
چونان درختانی که
شهر ما را سبز می‌کنند

۸
بهترین راه برای قدم زدن
این است که خود را به دیوار چنان بفشاری
تا بخشی از دیوار شوی
اما مشکل اینجاست
که درون دیوار باشی
یا بیرون از آن؟

۹
برفم من
خورشید آیم می‌کند



از مجموعه آینه چندوجهی در حال تنیدن
۱۹۹۰-۲۰۰۰ م.

۱

دراز بکش
با آرامش خاطر
گورت
زهدان خداست

۲

پرنده‌ها بر شاخسار پژمرده
انباشته می‌شوند.
چون برگریزان پاییز
بهار رفته از دیوار بالا رفته است
من خمیرم
هنوز نخشکیده‌ام

۳

پرتو خورشید گیج کننده است
زمستان درختان را سرشار می‌کند
دسامبر و ژانویه دست در دست هم
غرق در شیفستگی شیرین
با اسکی به شمال رهسپارند

۴

تو گلی هستی
که من در راه بازگشت به کنو دیده‌ام
پس از گردآوری شیره سرشار

۵

پرهایم
لبه‌های تیز یخ
تا بهار
می‌توانم پرواز کنم
و در گورها هم بیاسایم

۶

ثروت حقیقی شاعر
دردی است
بی‌پایان

۷

اگر حرارت خاک سرزمینی که دوست می‌دارم
نیم درجه بیشتر می‌شد

آبم من

دانه‌ها را به گیاه بدل می‌کنم

گیاهم من

گل‌ها را به میوه بدل می‌کنم

میوه‌ام من

والدینم به من زندگی می‌بخشند

من زندگی‌ام

پیری مرا به مرگ بدل می‌کند

مرگم من

زمستانم به برف بدل می‌کند

برقم من

خورشید آبم می‌کند

۱۰

این جنگل است
جایی که اثاث زندگی در آن می‌روید
و خانه‌ام در آن می‌زید

۱۱

سرزمین پاک
فرسنگ‌ها از ما دور است
اما وسایل نقلیه‌ای که اختراع می‌کنیم
نمی‌توانند ما را به آنجا برسانند

۱۲

آه، ای فرشتگان بوم‌شناسی
چه جاهایی باید دست نخورده بماند
در بستر انسان
پیش از آنکه طبیعت
دمی بیاساید

۱۳

غذا را می‌بینم
در بازارگاهی بزرگ
در گوشه‌ای از راه شیری
مدیرش خورشید
در پرونده قطورش
شرح حال بی‌رمق زمین را می‌بینم

۱۴

لحظه را دریاب
وقتی که تاریخ
قفس‌هایش را مرمت می‌کند
تا آزاد باشد
مثل پرنده



بیا و مرا زنده در گور کن!

۸

سرد

بس سرد

هوا یخ می زند

مشعلی در درست می گیرم

و گذرگاه چایکوفسکی را گرم می کنم

شاید به خاطر شوق فزاینده‌ای

که از موسیقی آتش خیزش برمی خیزد

چهار قوی بی پر

بردامم فرو می افتند

۹

دو نیمه گردو را مشکاف!

بگذار درون هماره درون باشد

مشکاف پختگی نیمه‌های به هم پیوسته را

آهسته به خواب می رود

در خواب زندگی اش

آرام

اما بی مرگ

۱۰

برگ‌ها نت‌های موسیقی اند

برای پرنده‌ها

هم اکنون یکی از آنها

نت را اشتباهی خواند

چون دو سوسک

بر یک برگ لمیده‌اند

۱۱

نقشه جهان

کاغذ الگوست برای خیاطی

تا انسان پیوشدش

باید تکه تکه پاره‌هایش را بدوزیم

۱۲

خونم

خون تو را فریاد می کشد

مباد گردش کند

در نبردگاه

۱۳

درد

سوختبار جاودانی انسان

چو نفت خشک شود

درد

سرچشمه انرژی

و سوختبار زندگی مان خواهد بود

۱۴

این است زندگی

از آغاز تا پایان دویدن

تنها کرم تاریخ است

که به سرعت پشت سر خیز برمی دارد

۱۵

اگر در بین ملتی متولد شوی

که دو خورشید دارد

باید مطمئن شوی

که کدام سایه را برمی گزینی

۱۶

قو می آرمد

چو سوزن بر صفحه گرامافون

بر سطح موج دریاچه

می شنوم

ضرب ملام موسیقی اش را

۱۷

برهوت

در مسیر شیفتگی اش

گل‌های زیبایی ناب

می رویاند

۱۸

او تولدی دوباره یافت

و زن دوردست‌ها را

مادر خویش خواند

اکنون بر تیرک چوبی می آرمد

که کنار در برزمین افتاده

چو جیر جیر کی

که از دیرباز

دهانش را بر لایه شیروانی دوخته است

۱۹

به آسمان چشم می دوزی

و آه برمی کشی

بود که ابر مهربان توفان زان

نفس ات را به برف بدل کند



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

زمستان به آگهی نیاز ندارد
تا به هر جا فرو ریزد
تا قدرت دست نیافتنی زبان را بگستراند

۲۰

پس از صرف غذا
استخوان‌های ماهی را با دقت در آکواریوم می‌ریزد
و از پرتو چشمانش می‌خواهد
روح ناآزرده ماهی را ببیند

۲۱

در تعطیلات
می‌توانم آیا بادکنکی باشم
در دستانت
بادکنکی پر از امید
دمیده شده از دهانت

نمونه کهن جنگ آتش با آتش است

۲۵

عزیزم
بوسه‌هایم بر گونه‌ات لانه گزیده‌اند
دیروز برنگشته‌ام
چون امشب می‌خواهم
دوبار به لانه‌ام برگردم

۲۶

مُشت‌ها می‌رویند
در هوای توفانی
تا غنچه‌هاشان بشکفتد
در صلح

۲۷

خورشید می‌درخشد گرم
به همراهی ماه نیازی نیست
تا عزیزانه فرو روم
در رؤیای زادگاهم

۲۸

همین که پرتو ماه
برچاه می‌افتد
او سطل را بالا می‌کشد
در قلب خویش
تا عطش عشق را فرو نشاند
کُند می‌کند آب
آبش ماه را

۲۹

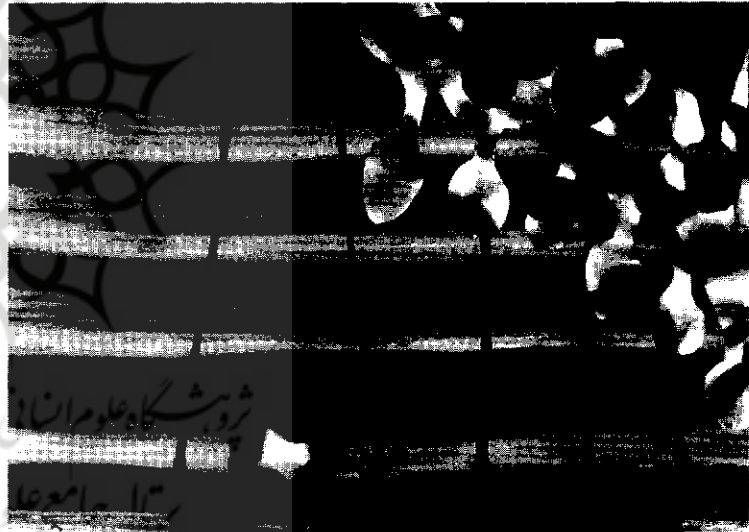
عطر گل‌ها
بینی جهان را گروگان می‌گیرد
در هواپیمایی که هرگز به زمین نخواهد نشست

۳۰

چو در جزیره متروک
سر در نقاب خویش می‌کشم
زنبوران عسل بی‌خواب می‌شوند
از گلدوزی زبان بومی

۳۱

کلمات
پس از این همه سال نوشته شدن
به کاغذ بدل نمی‌شوند



۲۲

زندگی سرانجام
تکه چوبی حکاکی شده است
که زمانی برگ‌های سبز
پرورشش داده‌اند

۲۳

مادر!
برای آنکه روحم را بیافرینی
بگذار قبر بزرگت
آبستن قبر کوچکم باشد

۲۴

عشق بین زن و مرد



الهام

پس از این همه تجسم
در جایی باز زاده نخواهد شد
جز در جسم یک رماتیک
و می هرگز
به چوب پنبه بطری بدل نخواهد شد

۳۲

مردم از آواز پرنده در قفس
حیران‌اند
و نمی‌دانند که آوازش
از آهنگ پرواز تهی است

۳۳

بالش‌ام معلق در بلندای بی‌بستر
می‌راند بر آشیانه رؤیا
فرازِ درختِ قطعه قطعه شده

۳۴

دل بعضی‌ها چه تاریک است
خواب به چشمانشان نمی‌آید
مگر که خاموش کنند
چراغ همسایه را

۳۵

در بستر تابوت
بی‌خوابم
برای ابد

۳۶

شعر
پروانه‌ای تابناک
دنبالش می‌کنم
بگیرمش یا نه
فقط دنبالش می‌کنم

تا بوستان بهار

۳۷

او ترکم کرد
و به خانه گاه ژرف‌تر دلم فرو رفت
خانه گاهی بس ژرف
که خود هنوز بدان جا نرفته‌ام

۳۸

لبخندت بال می‌گشاید
چهره‌ام
آشیانه‌ی ناب

۳۹

قفس
آویزان در جنگل
پرنده در آن پرپر می‌زند
قبیله‌ای
آویز در کشور
یک نفر در آن پرپر می‌زند
کهنکشان
آویز بر وادی ناشناخته و بی‌مرز
زمین در آن پرپر می‌زند

۴۰

جانوران مدرن
همیشه کفش می‌پوشند
شکار سخت‌تر می‌شود

۴۱

گیاهان
شکوفه را به میوه بدل می‌کنند
تنها آدمی
در شکوفه می‌ماند



پی نوشت ها:

- 21- Dai Wangsu
- 22- Star Stor Group
- 23- Huang Rui
- 24- Ma Dasheng
- 25- Hua Fang
- 26- Beihai
- 27- Jintian
- 28- MangKe
- 29- Yan Li
- 30- Wang Keping
- 31- Qu Leilei
- 32- Mao Lizi
- 33- Bo Yun
- 34- Zhong Acheng
- 35- Shaofei
- 36- Li Shuang
- 37- Ai Weiwei
- 38- The First Line
- 39- Tan Dun
- 40- Drunken Story
- 41- Fung

- 1- Ch'ing Dynasty
- 2- Sun Yat-Sen
- 3- Doxer Rebellion



- 4- Baihua
- 5- Mao Zedong
- 6- Lu Xun
- 7- Lu Hsun
- 8- Zhou Shuren
- 9- Chou Shu-je
- 10- Guo Morue
- 11- Sichuan
- 12- Ai Qing
- 13- Jiang Haicheng
- 14- Kéa
- 15- Linbi
- 16- Hang zhou
- 17- Van An
- 18- Wan Yi Duo
- 19- Xu Zimo
- 20- Li Jin Fa



۴۲- این بخش چکیده‌ای از گفت و گوهای مفصل نگارنده با شاعر در جلسات متوالی است. نگارنده طی اقامت خود در شانگهای این فرصت را یافت که با بن لی که اخیراً از نیویورک بازگشته و چند ماهی در اینجا به سر می‌برد، از نزدیک آشنا شود و او را به جامعه ادبی ایران معرفی کند.

- 43- Xu Zimo
- 44- Li Jin Fa
- 45- Dai Wangsu

۴۶- اشعار بن لی عمدتاً به قلم شاعر آمریکایی، دنیس مایر (Denis Mair) که زبان و ادبیات چینی را نیک می‌شناسد، به انگلیسی ترجمه شده است. مترجمان دیگری چون Leonard Schwartz, John Chow, Paulette Roberts و دیگران اشعار او را ترجمه کرده‌اند. گزیده حاضر نخست از انگلیسی به فارسی گردانده شده و به کمک شاعر و همکاران و دانشجویانم در دانشگاه مطالعات بین‌المللی شانگهای با اصل چینی مقابله و ویراسته شد. در اینجا سیاست‌گزار آنانم.